

## باسمه تعالی

- ۱..... **تنبيهات**
- ۱..... **تنبيه اول: معضل حجت نبودن قطع**
- ۱..... **اشكال: حجیت هیچ چیزی قابل اثبات نیست**
- ۲..... **پاسخ: اثر تکوینی قطع**
- ۲..... **پس چرا به قطع عمل کنیم؟**
- ۴..... **اشكال تسلسل در حجیت قطع و پاسخ به آن**

**موضوع:** حجج و امارات (قطع / تنبيهات / تنبيه اول: معضل حجت نبودن قطع)

**خلاصه مباحث گذشته:**

صحبت ما در «حجیت قطع» بود؛ اگر قطع تعلق بگیرد به یک تکلیف فعلی، آیا این قطع منجز است. نتیجه‌ی بحث‌های سابق این شد که قائل شدیم قطع بما هو قطع، نه منجز است و نه معذر است. امروز می‌خواهیم وارد بشویم در تنبيهات قطع.

**تنبيهات****تنبيه اول: معضل حجت نبودن قطع****اشكال: حجیت هیچ چیزی قابل اثبات نیست**

اشکالی مطرح شده؛ که اگر قطع حجت نباشد، حجیت هیچ شیئی قابل اثبات نیست؛ مثلاً یکی از حججی که در اصول مطرح می‌شود، «ظهور» است؛ سؤال می‌شود: آیا نسبت به حجیت ظهور قطع دارید یا ندارید؟ اگر قطع دارید و این قطع حجت نباشد، پس حجیت ظهور، ثابت شده نیست. روی هر حجتی که انگشت بگذارید، این اشکال مطرح است. اگر قطع به حجیت خبر ثقه دارید و قطع حجت نیست، پس حجیت خبر ثقه ثابت نیست. قطع به حجیت خبر واحد در حالی که قطع حجت نباشد، شبیه این است که یک شخص ضعیفی بگوید: «خبر ثقه حجت است». اگر بگوییم: «قطع داریم که اطمینان حجت باشد» و قطع حجت نباشد، چطور می‌توانیم حجیت اطمینان را اثبات کنیم؟! لذا حجیت قطع، بحث مهمی است. اگر حجیت قطع را زیر سؤال بردیم، حجیت هیچ چیزی قابل اثبات نیست. این، عمده اشکالی بوده که در اذهان علمای ما بوده است. اگر قطع حجت نباشد، چطور می‌توانیم حجیت امور دیگر را اثبات کنیم؟! این، اشکالی است که باید جواب داده بشود.

**پاسخ: اثر تکوینی قطع**

این اشکال، وارد نیست؛ بحث ما، حجیت قطع است. اما قطع یک اثر تکوینی دارد که محل نزاع نیست؛ آن اثر تکوینی، این است که ما انسان‌ها دائماً بر طبق قطع عمل می‌کنیم. وقتی قطع داریم که مایعی سمّ است، شربش نمی‌کنم، چه در خارج سمّ باشد و چه نباشد. وقتی برای ما قطع حاصل بشود، نفس ما به دنبال این قطع عمل می‌کند. خداوند نفس ما را اینطور آفریده؛ خداوند می‌توانست انسان‌ها را طوری بیافریند که وقتی قطع پیدامی‌کردند، به عکسش عمل کنند. منظورمان از «اثر تکوینی» این نیست که سلب اختیار بشود، امکان دارد انسانی هم پیدا بشود که طبق قطعش عمل نکند. اگر در مقام ترتیب اثر دادن باشیم، به تکالیف مقطوع عمل می‌کنم.

این که «قطع داریم که خبر واحد حجت است»، به این معنی است که قطع داریم خداوند روز قیامت من را طبق قطعم مؤاخذه می‌کند، به این قطع ترتیب اثر می‌دهم.

اشکال: اگر این قطع را پیدا کرد و عمل نکرد، چرا آن دنیا عقاب بشود؟

پاسخ: اگر خبر واحد حجت باشد، و خبر واحد گفته نماز واجب است و این شخص نماز نخواند، روز قیامت عقلاً یا عقلاً یا عرفاً مستحق عقوبت است.

پس ما که حجیت قطع را قبول نداریم، با هیچ مشکلی مواجه نمی‌شویم؛ «قطع حجت نیست» یعنی نمی‌توانیم به آن احتجاج کنیم، اما طبق آن عمل می‌کنیم. و شارع هم می‌تواند ما را بر مخالفت با قطع مان عقاب کند، اما نه به خاطر حجیت قطع.<sup>۱</sup>

قطع داریم که ظهور حجت است، اما خود این قطع من حجت نیست و هیچ محذوری هم پیدانمی‌شود؛ حجیت قطع، یک بحث است، عمل کردن ما به قطع، بحث دیگری است. در این که ما بر طبق قطع عمل می‌کنیم، بحثی نیست، اما نمی‌توانیم به قطع احتجاج کنیم و اگر گفتند: «چرا فلان کار را نکردی؟»، بگوییم: «قطع داشتم». مرحوم شیخ دیده که اگر ما حجیت قطع را زیر سؤال ببریم، حجیت هیچ چیزی اثبات نمی‌شود.

**پس چرا به قطع عمل کنیم؟**

اشکال: اگر قطع حجت نیست و در مقام «احتجاج» نمی‌توان به آن احتجاج نمود، پس چرا باید به این قطع عمل کنیم؟

<sup>۱</sup> - همانطور که استاد قبلاً هم فرموده‌اند، هر تکلیفی منجز است الا این که از سببی برایمان قطع بر خلاف حاصل بشود و احتمال تکلیف منتفی

بشود که آن سبب نوعاً معذور باشد. مقرر

پاسخ: از باب دفع ضرر محتمل؛ قطع من به حجیت ظهور، یعنی اگر با آن مخالفت کنم، عقوبتم قبیح نیست. و این، ربطی به حجیت قطع ندارد؛ از باب دفع ضرر محتمل باید به ظواهر ترتیب اثر بدهم، چه قطع حجت باشد و چه نباشد. اگر مخالفت کردم با تکلیفی که قام علیه الظهور، و قطع دارم نسبت به حجیت ظهور عند العقلا، عقوبت مولا نسبت به من آیا نزد عقلا قبیح است یا قبیح نیست؟ و این، ربطی به حجیت قطع بما هو قطع ندارد. آنچه مهم است و باعث تنجز تکلیف می شود، احتمال عقوبت است، نه قطع به آن؛ نفس «احتمال» منجز است. قطع هم منجز است، اما نه از باب قطع، بلکه از باب احتمال. تمام کلام در این است که: «استحقاق عقوبت» آیا با قول به «عدم حجیت قطع» تنافی دارد یا ندارد؟ وقتی از طرفی قطع حجت نباشد ولی از طرف دیگر قطع داشته باشم به حجیت ظواهر عند العقلا، به خاطر احتمال عقوبت در مخالفت با ظواهر، استحقاق عقوبت دارم، نه به خاطر قطع.

اگر گفتیم: «ظهور واصل، حجت است.»، معنایش این است که «وصول ظهور» حجت است؟! در مانحن فیه هم اگر گفتیم: «ظهوری که مقطوع الحجیت است، حجت است.»، معنایش این نیست که قطع حجت است.

ما قائلیم که تکلیف مقطوع منجز است، اما نه از باب قطع به استحقاق عقوبت، بلکه از باب احتمال استحقاق عقوبت. ما مجرد احتمال را منجز می دانیم.

اشکال آنها این است که در اصل این نظریه تناقض است. ما می خواهیم بگوییم: «اینطور نیست»، فقط می خواهیم این تناقض را برداریم، در تنبیهات بعدی می گوییم که مجرد احتمال، منجز است، ولی منجز لولایی است؛ یعنی به نحو اقتضاست؛ اگر معذری آمد، اتباعش لازم نیست. در مانحن فیه فقط همینقدر نیاز داریم که این تناقض را حل کنیم؛ که اگر نفی حجیت از «قطع» کردیم، لازمه اش عدم اثبات حجیت برای هیچ شیئی نیست؛ چون مجرد «احتمال» منجز است. قطع داریم که مجرد احتمال، منجز است، و این قطع هم حجت نیست، ولی اثر تکوینی این قطع این است که طبق آن قطع عمل می کنیم. اگر طبق قطع عمل نکنم استحقاق عقوبت دارم، اما نه از باب «حجیت قطع»، بلکه از این باب که هر تکلیفی به مجرد احتمال منجز است. پس منجز، احتمال است، نه قطع.<sup>۲</sup>

<sup>۲</sup> توضیح مقرر: حجت نبودن قطع، به این معنی نیست که به قطع هایم ترتیب اثر نمی دهیم؛ من قطع دارم الآن روز است، و حجیت درباره ی این قطع معنی ندارد. من قطع دارم: «احتمال تکلیف، منجز است.» و حجیت درباره ی این قطع معنی ندارد، اما حجت نبودن این قطع، به این معنی نیست که «پس ترتیب اثر به آن نمی دهیم»، و نیز حجت نبودن این قطع، تلازمی با حجت نبودن مقطوع (احتمال تکلیف) ندارد؛ در عین این که این قطع حجت نیست، احتمال تکلیف منجز است. در واقع آنچه منجز تکلیف است، احتمال تکلیف است، از یک درصد تا صد درصد. «احتمال» از صفر که بالاتر برود، حجت است، پس قطع هم حجت است، اما نه بما هو قطع، بل بما هو احتمال، اگرچه احتمال صد درصد.

پس این نظریه این اشکال را ندارد؛ می‌توانیم بگوییم: «قطع حجت نیست» ولی امور دیگر را حجت بدانیم.

### اشکال تسلسل در حجیت قطع و پاسخ به آن

بعضی نقض وارد کرده‌اند به این که اگر قائل به حجیت قطع بشویم باز هم به مشکل برمی‌خوریم؛ قطع داریم که قطع حجت است. از این قطع دوم سؤال می‌شود که: آیا حجت است یا حجت نیست. اگر بگویید که قطع داریم که آن قطع هم حجت است، سؤال از این قطع می‌کنیم، به تسلسل می‌انجامد.

جواب داده شده که این، یک تسلسلی نیست که محال باشد؛ تسلسل را بعضی مطلقاً محال می‌دانند مثل متکلمین، بعضی فقط در سلسله‌ی علل محال می‌دانند مثل حکما، بعضی هم قائلند که دلیلی بر استحاله‌ی تسلسل نداریم. آنهایی که تسلسل را محال می‌دانند که عمده‌شان حکما باشند، این نوع تسلسل را محال نمی‌دانند. پس این نقض و اشکال، درباره‌ی خود «قطع» وارد نمی‌شود.